



دکتر رضا شاپوریان
استاد روان شناسی دانشگاه بهلوی



منظور از روان‌شناسی پرورشی آن رشته از روان‌شناسی است که وظیفه‌اش مطالعه تغییرات و دگرگونی‌هایی است که طی جریان رشد و پرورش بر موجود زنده انسانی حادث می‌شود. عبارت دیگر رشته‌ای که وظیفه‌اش مطالعه رفتار موجود زنده انسانی است، از بدو انعقاد سلول نطفه‌ای از برخورد سلولهای جنسی زن و مرد در رحم مادر تا رسیدن فرد به سرحد کمال و بلوغ عاطفی. بنظر من در زبان فارسی باید بین کلمه «رشد» و «پرورش» فرقی جزئی قائل شد و رشد را اطلاق به تغییرات فیزیکی و بدنی کرد در حالیکه پرورش دارای مفهوم و معنی وسیعتری است که هم تغییرات بدنی را شامل میشود و هم دگرگونی‌های روانی را و این همان اختلاف قابل احساسی است که در دو کلمه انگلیسی «Growht» و «Development» هم وجود دارد. روان‌شناسی پرورشی در زمینه مطالعات انسانی دارای دو قلمرو ممتاز از یکدیگر است. یکی روان‌شناسی کودک که وظیفه‌اش مطالعه موجود زنده انسانی از بدو انعقاد سلول نطفه‌ای در رحم مادر تا رسیدن کودک به سن ۱۱ تا ۱۲ سالگی است و دیگری روان‌شناسی نوجوان که نوجوانان ۱۲ تا ۱۸ ساله را مورد مطالعه قرار میدهد. فاصله زمانی که ذکر شد یک امر قراردادی است و نمیتواند قطعیت علمی داشته باشد زیرا بخاطر وجود تفاوت‌های فردی موجود بین افراد مختلف نمیتوان یک سرز زمانی را در هر یک از این دو رشته بطور قاطع مشخص ساخت. بدیهی است در همه اینگونه مطالعات اکثریت افراد مورد مطالعه و تغییرات حاصله در وجود آنان مأخذ است و نه استثنائات، که ممکن است گاه‌بگاه در پیش-

نظر آید. از این گذشته در فرهنگهای مختلف و حتی در خرده فرهنگهای موجود در یک فرهنگ معین هم ممکن است سن خاتمه دوران کودکی و شروع دوران نوجوانی مختلف باشد. مضاف باینکه دوره نوجوانی ممکن است در یک جامعه چندین سال طول کشد در - . ر اجتماعی دیگر کودک یکشنبه به دور جوانی منتقل شود و فرصتی

جهت طی دوران نوجوانی در اختیارش قرار نگیرد. بدیهی است باید افزود که در چنین مواردی غالباً انتقال تنها از نظر صوری صورت می‌پذیرد و گرنه تغییرات بیوشیمیائی، و فیزیولوژیکی مقارن دوران نوجوانی، که موجب بروز رفتارهای مختلف میگردد، همچنان در نهاد نوجوان به فعالیت‌های خود ادامه میدهند و سیر طبیعی آنها بهیچوجه متوقف نخواهد شد.

بطور کلی وجود تئوری در هر رشته علمی لازم و ضروری است زیرا تنها بوسیله کمک گرفتن از این تئوریهاست که میتوان به مطالعات دقیق علمی خود ادامه داد و راه را برای ایجاد تئوریهای مناسب تر و ارزنده‌تری فراهم ساخت. منتهی باید افزود که تئوریهای یکرشته علمی تکامل یافته از دید علمی دارای ارزشی بمراتب بیشتر از تئوریهای است که در سایر رشته‌ها وجود دارد. برای مثال علوم طبیعی، شیمی، و فیزیکی در حال حاضر دانش‌هایی تکامل یافته میباشند که قلمرو آنها طی سالیان دراز بخوبی آماده بهره‌برداری از تئوریهای فراوان میباشد، در حالیکه علوم رفتاری و بالاضحی روان‌شناسی و نتیجتاً روان‌شناسی پرورشی از نظر داشتن تئوریهای مناسب کمیتشان لنگ است

و در یک حالت غیر تکامل یافتگی بسر میبرند.

شاید بتوان علت امر اخیر را هم بدینگونه توجیه کرد: در فیزیک، شیمی، و سایر رشته‌های علمی محض، فرد بخوبی میداند درباره چه موضوعی بمطالعه و ساختن تئوری میپردازد و از این گذشته عمومیت موضوع مورد مطالعه به همه کس تقریباً واضح است در حالیکه در علوم رفتاری و از جمله روان - شناسی برسر اینکه چه موضوعاتی باید مورد مطالعه قرارگیرد اتفاق نظر کلی وجود ندارد. از این گذشته در علوم پایه تئوریا زودتر قطعیت علمی پیدا میکنند و بصورت قانون درمیآیند و در نتیجه در شرایط مختلف بهتر مورد استفاده قرار می‌گیرند در حالیکه تئوری، هرچند هم دقیق بوجود آمده باشد، دارای استثناهائی خواهد بود که احياناً نقطه ضعف در اختیار مخالفان قرار میدهد و در نتیجه میتوان باسانی آنرا مورد حمله قرار داد و کم ارزش بودنش را روشن ساخت.

موجود زنده آدمی در طول حیات خود بطور مستمر و مداوم در حال تغییر است. این تغییرات هم جنبه فیزیکی دارند و هم جنبه روانی. بنابراین امکان این وجود ندارد که یک تئوری جامع الاطراف بوجود آورد که بتواند همه این تغییرات را در همه افراد مختلف و در همه شرایط اجتماعی همه جوامع بشری مورد توجه قرار دهد.

بطور ساده میتوان گفت که در قلمرو روان‌شناسی، یک تئوری، توجیهاتی برای بیان علت و اکنش‌های رفتاری خاص عرضه میکند، و اکنشهاییکه ممکن است بصورت پاسخهای حرکتی، فیزیولوژیک، و یا عقیده‌ای و فکری بمنصه ظهور برسند و با توجه بهمین امر هم

هست که یک تئوری خوب و جامع الاطراف باید سه جنبه کلی را در مطالعات علمی مورد توجه دقیق قرار دهد. این سه جنبه عبارتند از:

۱ - اندازه‌گیری.

۲ - قابل تکرار بودن.

۳ - قدرت پیشگویی داشتن یا قابلیت ضبط و کنترل.

توضیح مختصر این سه جنبه بشرح زیر است: منظور از قابلیت اندازه‌گیری یا بطور ساده‌تر، اندازه‌گیری اینستکه تا چه حد میتوان نتایج موضوع مورد مطالعه را بطور دقیق و یکمک رقم و اندازه بیان کرد. بطوریکه مورد قبول سایر محققین و صاحب‌نظران نیز قرارگیرد. نخستین کسی که «رقم» و «اندازه» را وارد قلمرو مطالعات روان‌شناسی کرد «سرفرانسیس گالتون»، مردم‌شناس نامی انگلیسی است که اظهار داشت نه تنها خصوصیات جسمی افراد، از قبیل وزن بدن، طول قامت، حجم سینه و غیره را میتوان اندازه‌گرفت بلکه خصوصیات هوشی و روانی و حتی منشی را هم میتوان مورد سنجش قرارداد و تفاوت‌های فردی موجود بین افراد را بدین‌طریق مشخص ساخت.

قابلیت تکرار و یا قابل تکرار بودن نیز حاکی از اینستکه بتوان در شرایط مساوی و مشابه آزمایش مورد نظر را بطور دلخواه و به دفعات مکرر تکرار کرد و یک نتیجه معین را بدست آورد. و منظور از قدرت پیشگویی یا قابلیت ضبط و کنترل اینستکه عوامل مختلف مؤثر در رفتار را کاهش داد تا جائیکه تنها یک عامل معین که همان «متغیر مستقل» باشد مورد مطالعه قرارگیرد و در نتیجه میتوان پیش‌بینی کرد که تغییرات رفتاری چگونه

تحت تأثیر این ستغیر بمنصه ظهور میرسد .
از این گذشته، همانطور که «مارکیز»
خاطرنشان ساخته است برای وجود آوردن
یک تئوری علمی قابل قبول، محقق باید از
شش مرحله بگذرد:

- ۱ - مطرح ساختن مسأله مورد نظر،
بعبارت دیگر روشن ساختن هدف یا اهداف
تئوری یا فرضیه ای که باید بوجود آید .
 - ۲ - بررسی مطالعات علمی که قبلا در
همین زمینه معین توسط سایر محققین و
پژوهشگران صورت گرفته است .
 - ۳ - گردآوری اطلاعات بکمک ابزار و
وسائل معین. برای مثال اگر منظور اندازه گیری
هوش افراد و ساختن یک تئوری جدید
بر اساس نتایج حاصله است باید بتوان بوسیله
تست هوش مورد اعتماد اطلاعات لازم را
گردآوری کرد.
 - ۴ - ساختمان تئوری و فرضیه که بر اساس
تجزیه و تحلیل «داده» های گردآوری شده
صورت بگیرد.
 - ۵ - ارزیابی فرضیه و روشن ساختن این
نکته که آیا تئوری بوجود آمده دارای ارزش
علمی و تحقیقی هست یا نه.
 - ۶ - کاربرد تئوری ارزیابی شده که در
حقیقت هدف غائی ایجاد هر تحقیق علمی و
بوجود آوردن هر تئوری است. زیرا اگر تئوری
ساخته شده را نتوان در عمل مورد استفاده
قرار داد شک نیست که فاقد ارزش خواهد
بود و کاری عبث صورت گرفته است.
- با توجه بدانچه که شرحش مختصراً
گذشت میتوان چنین نتیجه گیری کرد که هدف
ایجاد تئوری در روان شناسی پرورشی روشن
ساختن نحوه تغییرات احتمالی رفتار تحت تأثیر
عوامل و امکانات مختلف اجتماعی، فرهنگی،

روانی و ارثی است. و کاربرد عملی چنین
تئوری یا فرضیه هم بوجود آوردن دگرگونیهای
مناسب و مورد نظر در رفتار فرد خواهد بود ،
هدفی که مالا هسته اصلی همه تحقیقات
روان شناسی را تشکیل میدهد.

بطور کلی وقتی که روان شناسان علاقمند به
روان شناسی پرورشی میخواهند منظور و هدف
رفتار را روشن کنند بیکی از دو سؤال زیر
جواب میدهند که :

۱ - آیا کودک در سیر پرورش خود
بسوی هدفی در حرکت است ؛ بعبارت دیگر
آیا مراحل مختلف پرورشی را باید در حکم
قدمهایی جهت رسیدن به هدف کلی و ایده آل
دانست ؟ و یا :

۲ - اینکه پرورش فقط یک سری تغییرات
قانونی است که بدون در نظر داشتن هیچگونه
هدف و ایدآلی صورت میگیرد ؟
روان شناسانی که معتقد بوجود ایدآل و هدف
هستند میگویند وظیفه روان شناسی پرورشی
مطالعه دقایق و جزئیات پیشرفتهائی است
که کودک در سیر تکاملی خود جهت رسیدن
ببلوغ فکری و عاطفی از خود نشان میدهد.
پیاژه و فروید معتقد بدین عقیده هستند .
نظرفروید درباره هدف و ایدآل پرورش بر روی
انگیزه ها و عواطف تأکید میکنند . از نظر
او فرد عادی باید از هرگونه اضطرابهائی که
در دوران کودکی با آنها مواجه بوده بدور
باشد . باید بتواند با غیر همجنس ارتباط
صحیح برقرار سازد . بعبارت دیگر بایسد
از دیگران خوشش بیاید و بتواند از معاشرت
کردن با آنان لذت برد . ولی تاکید پیاژه
در زمینه پرورش بیشتر روی مهارت های
هوشی است . از نظر پیاژه شخص بالسنغ

باید بتواند نتیجه گیری کند و بصورت انتزاعی و منطقی فکر کند .

در اینجا بلافاصله باید افزود که همه روان‌شناسان با این نظرات موافق نیستند برای مثال تئوریهای یادگیری بهیچوجه در پی کشف ایدآل نیستند ، بلکه تغییرات رفتاری را طی زمان، مورد مطالعه قرار میدهند بی آنکه برای آن هدف یا ایدآل مشخصی در نظر بگیرند . این دسته از روان‌شناسان معتقد نیستند که کودک در جهت خاص و بسوی ایدآلی حرکت میکند و در واقع پیرو نظر تکاملیون هستند که میگویند هدف از زندگی زنده بودن و تولید مثل کردن است (یعنی ذات و بقای نوع) .

سؤال دیگری که مورد توجه تئوریسین‌های روان‌شناسی پسرورشی است اینستکه آیا کودک در محیط خود فعال است یا غیر فعال .

ریشه پاسخ بدین سؤال را شاید بتوان در گفته‌های جان لاک و ژان ژاک روسو جستجو کرد . جان لاک معتقد بود که کودک غیرفعال است و عوامل و شرائط محیطی، او را تحت نفوذ قرار میدهد . و تجارب کودک منبعت از دنیای خارج است که به کمک

حواسش کسب میشوند ، بی آنکه خود بتواند در آن دخل و تصرف کند . خلاف این ، روسو معتقد است که کودک دارای مفهوم ذاتی خوب و بد است . فعالانه بسوی خوب میرود و از بدی اجتناب می‌ورزد و اگر گاهی اوقات هم بد را بر خوب ترجیح دهد بخاطر وجود فشار اجتماع است که او را بدین کار مجبور میسازد . در عصر کنونی میتوان اسکینر، جان واتسن ، باندورا و نیلی میلر و حتی فروید را پیرو نظر اول و پیازه را پیرو نظر دوم دانست .

بطور خلاصه فریود کودک را در برابر محیط، غیرفعال میدانست و معتقد بود که وجود او زیر نفوذ غرایز است و بهمین لحاظ هم هست که با پیرو سایر افراد خانواده تعارض پیدا می‌کند . تئوریسین‌های یادگیری و از جمله اسکینر و واتسن معتقدند که کودک در حال رشد کاملاً در برابر نفوذ محیط بیدفاع است ، در حالیکه پیازه معتقد است که ذهن بر اساس طرحهایی فعالانه تکامل پیدا میکند و اگر انگیزه و محرک کافی در محیط وجود نداشته باشد کودک خود بخود آنرا خلق میکند .

باتوجه بدانچه گفته شد میتوان طرح زیر را رسم کرد :

هدف و ایدال وجود ندارد	هدف و ایدال وجود دارد	
پیروان جدید پیازه	پیاژه	کودک فعالانه تجربیات را انتخاب میکند
اسکینر و دیگر رفتارگران	فروید	کودک غیر فعال است

در پرورش هستند . در فرصت دیگری به تفصیل بیشتر درباره این تئوریا بحث خواهیم کرد .

پیروان پیازه که بنام Cognitive adaptive theorist مشهورند کودک را فعال میدانند ولی مخالف وجود هدف و ایدآل